**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه403 – 25/ 11/ 1399 تفصیل بین شبهه حکمیه و موضوعیه /تفصیلات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در جریان استصحاب در شبهات حکمیه بود.

مرحوم خوئی در شبهات حکمیه استصحاب عدم جعل (عدم جعل نجاست بعد زوال تغیر) را با استصحاب بقای مجعول (نجاست حین التغیر) معارض دیده و به همین جهت جریان استصحاب در شبهات حکمیه را دچار اشکال دانسته اند.[[1]](#footnote-1)

مرحوم صدر فرمودند مجعول، وجود مستقلی از جعل نداشته و حدوثا و بقاء تابع جعل است یعنی با تحقق جعل حصۀ حدوثی و بقائی مجعول با هم محقق می شود و وجود مستقلی ندارد تا مجرای استصحاب باشد و استصحاب در آن با استصحاب عدم جعل معارضه کند بنابراین استصحاب بقای مجعول ذاتا و نه به جهت معارضه اشکال دارد.[[2]](#footnote-2)

ایشان در وجه مختار خود این گونه پاسخ دادند که جعل به حمل شائع، جعل نامیده می شود و مجعول به حمل اولی همان جعل است که در این حمل اولی یک مسامحۀ عرفیه ای رخ داده است و همین حمل اولی ذاتی همراه با مسامحه می تواند در نظر عرف منشأ اثر باشد و شاهد بر این مطلب هم این است که آقایان استصحاب بقای مجعول را ذاتا دچار اشکال ندیده اند و اشکال مذکور به ذهن دیگران خطور نکرده است لذا اگر استصحاب بقای مجعول اشکالی داشته باشد اشکالش ذاتی نبوده و تنها از جهت معارضه با استصحاب عدم جعل مبتلا به اشکال است.[[3]](#footnote-3)

این تحلیل شهید صدر بود که در حل مشکل تعارض از آن بهره می گیرند.

# بررسی تحلیل مرحوم صدر در حقیقت جعل و مجعول

ما گفتیم تحلیل مرحوم صدر ناتمام است چون مجعول یک وجود حقیقی دارد که غیر قابل سلب است و صحت سلب ندارد اگر چه این وجود واقعی از جعل انتزاع می شود ولی انتزاع از جعل باعث نمی شود وجودش تابع جعل شود.

بعنوان مثال انسان نسبت به اعمالش قدرت تکوینی دارد حال وقتی شارع می گوید «من حاز ملک»(کسی که حیازت کند مالک می شود) ملکیت به معنای قدرت فرضی است یعنی شارع در مورد برخی موارد، قدرت تکوینی فرضی را اعتبار کرده است که نامش ملکیت است؛ در این جا قدرت تکوینی در مورد او فرضی بوده و خود قدرت تکوینی نسبت به او صحت سلب دارد ولی به تبع این فرض، یک قدرت فرضی برای شخص اعتبار شده است که امری واقعی بوده و نمی تواند این قدرت فرضی را از او سلب کرد یعنی با تحقق این فرض قدرت، این شخص حقیقتا مفروض القادریه می شود بنابراین اگر چه قدرت فرضی از فرض انتزاع شده و وجودش به وجودی غیر از وجود فرض نیست ولی این به معنای این نیست که خودش هم فرضی باشد و واقعیت نداشته باشد پس اگر مفروض القادریه اسم خاصی داشته باشد که اتفاقا در اینجا اسمش مالکیت است با فرض کردن قدرت، این مالکیت واقعا محقق می شود.

بین فرض قدرت و مفروض القدره بودن تفاوتهایی وجود دارد چون فرض قدرت، امری ذهنی است و صورت ذهنیه است ولی مفروض القدره امری واقعی است که برای صورت ذهنیه اش قدرت فرض شده است یعنی شخصی صورت ذهنیه اش را تصور کرده و برای آن قدرت را فرض کرده است و این شبیه معلوم بالذات و معلوم العرض است یعنی در تعریف علم اگر گفتیم علم، آن چیزی است که صورتش در ذهن حاضر است دیگر به نحو حقیقی به آن امر خارجی صادق بوده و همان معلوم بالذات است و معلوم بالعرضی وجود ندارد چون آن امر خارجی صورتش در ذهن حاضر است و هر چیزی که صورتش در ذهن حاضر باشد حقیقتا معلوم بالذات بوده نه این که معلوم بالعرض باشد.

## فرق فرض قادریت با مفروض القادریه

بنابراین بین فرض قدرت و مفروض القادریه فرقهایی وجود دارد:

1. اولا فرض قدرت، قوامش به ذهن است و در ظرف ذهن محقق می شود و ظرف مفروض القادریه خارج است نه ذهن.
2. ثانیا فرض قدرت وجود ذهنی بالفعل(غیر مشروط) دارد ولی مفروض القادریه می تواند وجودش مشروط باشد و این بستگی به نحوۀ فرض دارد مثلا در «من حاز ملک» تحقق مفروض القادریه مشروط به حیازت است ولی خود فرض بالفعل و غیر مشروط است.
3. ثالثا فرض قدرت در زمان حال است ولی مفروض ممکن است در گذشته یا آینده باشد مانند بهشت خارجی که تصورش الآن است ولی خودش در آینده است گر چه همین بهشت خارجی آینده، به یک معنا واقعا متصف به متصور بودن می شود.
4. رابعا فرض می تواند واحد باشد ولی مفروضش متعدد باشد همانطور که در «من حاز ملک» با یک بار فرض کردن افراد متعددی از حیازت کننده ها را مالک یا همان مفروض القادریه قرار می دهیم.

این مفروض القادریه که نامش مالک است آثاری دارد از جمله حق تصرف در ملکش و عدم حق تصرف برای دیگران بدون اذن او و ... که این آثار مربوط به همان مملوک و مالک خارجی است گر چه این مالکیت (مفروض القادریه) از همان فرض ذهنی انتزاع می شود؛ در نتیجه بر خلاف فرمایش شهید صدر این اتصاف یک اتصاف واقعی و حقیقی بوده و هیچ مسامحه ای در آن وجود ندارد.

در جایی که شخصی وصیت می کند بعد از مرگ من، فلان مال، برای فلان شخص است در این مثال ولو وصیت کردن هم اکنون محقق است ولی مالکیتی که موصا به واقع شده بعد از مرگ محقق می شود و وصیت نیز حقیقتش با فرض کردن تفاوت خاصی ندارد؛ در عالم فرض و اعتبار، موصی، موصا له را مالک فلان مال قرار می دهد و حتی ممکن است موصا له هنوز وجود نداشته باشد یعنی موصی در افق ذهنش موصا له را مفروض الوجود گرفته و ملکیت را برایش فرض می کند که در نزد عقلاء همین فرض کردن منشأ یکی سری آثار است.

مثال دیگر که قبلا اشاره شده جعل نجاست برای ماء متغیر است که با فرض نجاست برای آب خارجی آن آب حقیقتا متصف به نجاست شده و این نجاست ذاتا قابلیت حدوث و بقا داشته و اشکال ذاتی در جریان استصحاب بقای مجعول نسبت به آن وجود ندارد لذا تنها باید معارضه اش با استصحاب عدم جعل را بررسی کرد.

## جریان تحلیل در احکام تکلیفی به معانی مختلف آن

مثالهای مذکور مربوط به احکام وضعی بود؛ برای احکام تکلیفی نیز می توان این گونه مثال زد:

اگر شارع مقدس بفرماید «المستطیع یجب علیه الحج» یک وجوب جعل کرده است:

حال اگر گفتیم وجوب، یک امر جعلی و اعتباری است باعث می شود آن شخص خارجی واقعا متصف به، مکلف بودن شود چون مکلف یعنی کسی که شارع آن را تصور کرده و وجوب را در حق او جعل کرده است پس این مکلف خارجی ولو به توسیط تصور صورتش در ذهن شارع واقعا متصف به مکلف بودن است نه بالعرض و المجاز؛ همین بیان در مورد حج که مکلف به و مأمور به است نیز منطبق است یعنی اعتبار کننده با تصور حج این فعل خارجی را واجب قرار داده و به تبع آن، حج خارجی واقعا متصف به مکلف به بودن و واجب بودن می شود.

و اگر گفتیم حقیقت وجوب و حرمت، بعث و زجر است (نه جعل و اعتبار) نیز همین مطلب جریان دارد چون مبعوث همان شخص خارجی مکلف است و مبعوث الیه نیز همان حج خارجی است و این امور خارجی ولو در طول تصور صورتشان در ذهن شارع، حقیقتا و بدون تسامح متصف می شوند به مبعوث و مبعوث الیه بودن.

همینطور اگر گفتیم حقیقت وجوب و حرمت اراده است آن شخص خارجی و آن فعل خارجی است که با تصورش در ذهن شارع، متصف به مراد و مراد منه بودن می شود و مراد منه بعد از تحقق شرائط تکلیف است که تحریک می شود.

همچنین اگر گفتیم وجوب و حرمت همان حب و بغض است و \_طبق تحلیل حاج آقای والد در بحث معلوم بالذات و معلوم بالعرض \_ محبوب را این گونه تعریف کردیم که آن چه صورت ذهنیه اش ابتهاج آور است محبوب نام دارد، در این صورت محبوب بالذات همان شیء خارجی است نه صورت ذهنیه، چون صورت ذهنیه خودش ابتهاج آور است نه صورت ذهنیه اش و فرض این است که ما در تعریف محبوب گفتیم آن چیزی است که صورت ذهنیه اش ابتهاج می آورد نه خودش؛ بنابراین مطلبی که مرحوم صدر در پاسخ به بیان مرحوم آقا ضیاء ذکر کرده اند مبنی بر این که صورت ذهنیه محبوب بالذات است و وجود خارجی محبوب العرض است ناتمام است.[[4]](#footnote-4)

بنابراین در مثال «المستطیع یجب علیه الحج» برای این که شخص، مکلف به اتیان حج شود متوقف بر وجود خارجی شرائط وجوب از جمله استطاعت است لذا این گونه نیست که در همان زمان تکلیف کردن، شخص مکلف شود بلکه بعد از تحقق شرائط وجوب است که شخص مکلف می شود و متصف به مکلف بودن می شود و این که در روایات وارد شده «اذا زالت الشمس وجب الصلاه و الطهور» معنای واقعی است چون وجوب اسم است برای حالت تحقق بالفعل تکلیف و تحقق بالفعل تکلیف و گردنگیری یک فعل بعد از تحقق زوال شمس و تمام شرائط تکلیف است و وجوب به همین معناست که موضوع حکم عقل به لزوم امتثال است؛ لذا آن شبهه ای که توسط مرحوم صدر ذکر شده و علمای برگ بدان توجه نکرده اند به دلیل این است که حدوث و بقا را بالوجدان و بدون هیچ تسامحی در مثالهای استصحاب می دیدند یعنی ماء متغیر خارجی بعد از تحقق تغیر خارجی، متصف به نجاست شده و این نجاست معلوم الحدوث، محتمل البقاء بوده و ذاتا ارکان استصحاب در آن وجود دارد.

با این بیانات به نظر می رسد تحلیل مرحوم صدر ناتمام است و نتیجۀ این بحث را در جلسۀ آینده بررسی می کنیم.

1. ر ک مباحث الأصول، ج‏5، ص: 187 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 193 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 199 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 198 [↑](#footnote-ref-4)